

زبانِ حقوقی

حسنِ حبیبی

مقدمه

زبانِ حقوقی در نظرِ عامه‌ی مردمِ زبانی فنی، بسا نامأنوس و گه‌گاه نامفهوم است. حقوق‌دانان این نکته را کم و بیش می‌پذیرند؛ اما معتقدند که به سادگی نمی‌توان از این زبان، هر چند پیچیده و ناآشنا، چشم پوشید. در واقع، الفاظ و «صیغ» حقوقی وسایل و ابزارِ مفاهیم و قواعدِ حقوقی‌اند. این الفاظ و «صیغ» از دیر باز در رساله‌های فقهی و «قوانین» و «مقررات» و «نظامات» مصوبِ قوای مقننه و مجریه و همچنین تصمیم‌های قضایی و اسنادِ مبتنی برقرار داد فراوان دیده می‌شوند و به گزارشِ معانیِ معین و ریشه‌دارِ حقوقی می‌پردازند. نظر به اینکه قلمرو این گونه مباحث جولانگاهِ یقین و اطمینان نسبت به مسائل و بزنگاهِ دقت در قواعد و ضوابط است، ناگزیر زبانِ آنها، یعنی زبانِ علم و فنِ حقوق، باید امنیتِ قضایی را تضمین و آسودگی خیالِ کارشناسانِ حقوقی را تأمین کند. بنابراین، در فنِ حقوق نمی‌توان واژه‌ها را نادیده انگاشت؛ بر آنها باید به دیده‌ی تحقیق نگریست و معلوم ساخت که، در مقامِ بیانِ تفکرِ حقوقی، آیا فقط از الفاظ و کلماتِ زبانی که مشترکِ میانِ همه‌ی مردم است به شیوه‌ای خاص استفاده می‌شود و یا، علاوه بر آن، عناصری هم که بیرون از قلمرو زبانِ مشترک‌اند به کار می‌آیند.

غالباً جدا کردنِ اندیشه از گزارشِ لفظی آن دشوار است. اما توجه به این جدایی بایسته است. در واقع، اندیشه‌ی حقوقی سرچشمه‌ی قواعدِ حقوقی و منشأ تکوینِ مفاهیمِ حقوقی و بسط و پرورشِ آنهاست، حال آن که زبانِ حقوقی وسیله و ابزار و، بنابراین، گزارش‌گر و ناشرِ این قواعد و مفاهیم است.

هنگامی که زبانِ معیارِ عامه با نیازمندی‌ها و جنبه‌های اجراییِ حقوق و هدف‌ها و غایت‌های آن سروکار پیدا می‌کند و به گزارشِ مفاهیم و بیانِ قواعدِ حقوقی می‌پردازد، زبانی تخصصی پدید می‌آید. بی‌شک دسترسی به این زبان برای اشخاصِ ناوارد اندکی دشوار می‌نماید؛ اما این دشواری نباید موجبِ بی‌اعتنایی به این زبان و احياناً طردِ آن باشد.

راستی را بخواهیم، نگرانی در صورتِ دیگر مسئله بیشتر است. بدین معنی که ممکن است، به بهانه‌ی اشاعه‌ی حقوق و عوام فهم کردنِ آن، دقتِ زبانِ حقوقی نادیده گرفته شود و

در بنای هم‌آهنگ این زبان خلل راه یابد. وقتی پذیرفتیم که حقوق، همانند علوم دیگر، اصول و قواعد و روش معین و مفاهیم و تأسیس‌های مخصوص دارد، نمی‌توان آن را از داشتن زبان خاص بی‌نیاز دانست. اما بررسی سهم و اثری که زبان در تدوین حقوق و اعمال و اجرای آن دارد نیازمند جستجوهای حقوقی و فلسفی و تحقیقات صرفی و نحوی و زبان‌شناختی است. در این نوشته، به اختصار، نخست درباره‌ی اصطلاحات حقوقی (مصطلحات) گفتگو می‌کنیم و سپس از ترتیب و تنظیم عبارت‌ها و جمله‌های حقوقی یا جمله‌بندی و عبارت‌پردازی سخن می‌گوییم.

۱. اصطلاحات حقوقی

مقصود از «مصطلحات» مجموعه‌ی کلمات فنی متعلق به یک علم یا فن یا هنر است. داشتن اصطلاح نامه‌ی دقیق برای قانون‌گذار و حقوق‌دان و قاضی و وکیل دادگستری و مشاور و مترجم آثار حقوقی و متصدی دفتر اسناد رسمی ضرورت دارد. لازمه‌ی فهم و دریافت معنای متون و پیش‌بینی راه حل یک مسئله‌ی حقوقی آن است که الفاظ و کلمات متناظر با مفاهیمی باشند که محتوایی دقیق و مشخص دارند. در این حالت، به هنگام تعریف مفهوم، معنای کلمه یا دلالت واژه بیان و گزارش می‌شود. بدین ترتیب، همان‌گونه که برچسب یا علامت جبری و فیزیکی و شیمیایی موضوع خود را تعیین و بیان می‌کنند، اصطلاح حقوقی نیز مفهوم‌های مربوط به خود را مشخص می‌سازد.

به عکس، اگر کلمه چند معنی داشته باشد یا معنای آن واضح نباشد، چند راه پیش روی ماست: یا باید با تعریف قانونی کلمه ابهام و واضح نبودن واژه را برطرف کرد و یا با توضیح اضافی معنی منظور را مشخص ساخت و یا با برگزیدن تعبیر جدید معنای مراد را گزارش کرد. در معنی‌شناسی حقوقی باید این فرض را پذیرفت که هر یک از الفاظ و کلمات بیان‌گر یک فکر معین است. در نتیجه، کلمه‌ای که از زبان عامه به عاریت گرفته می‌شود، پس از نقد و بررسی، یا به معنای ویژه‌ی حقوقی می‌رسد و، بنابراین، در مقام و موقع جدید جای می‌گیرد و یا، چون نمی‌تواند مقصود را برساند، جای خود را به اصطلاح فنی مخصوص آن معنی می‌سپارد و خود از قلمرو زبان حقوقی بیرون می‌رود. هر اندازه تحلیل و تبیین یک مفهوم حقوقی کامل‌تر و دقیق‌تر باشد تعریفش به کمال نزدیک‌تر می‌شود و سبب می‌گردد که اصطلاحات حقوقی بیشتر با مفاهیم متناظرشان منطبق شوند و هر اصطلاح تنها بیان‌کننده‌ی یک مفهوم باشد. در حال حاضر، نیاز به این انطباق بیش از گذشته است؛ زیرا گستردگی «انفورماتیک» حقوق‌دانان را ناگزیر می‌سازد که در تدوین «چکیده‌ها» و «کلیدواژه‌ها»، که

پایه و مایه‌ی «گنج‌واژه» Thésaurus اند، سخت‌گیری و دقت کنند. بدین سان، واژگان حقوقی برای ادای وظایف ویژه‌ی خود باید خصوصیاتِ قاعده‌ی حقوقی را گزارش کند و به ابلاغ و القای این قاعده بپردازد.

۱-۱ کیفیت و خصوصیتِ قاعده‌ی حقوقی

قاعده‌ی حقوقی قضیه‌ای است که یک ضابطه یا راه و رسم سلوکِ انسانی را در جامعه با یاری اجبار اجتماعی به کرسی می‌نشانند. از این رو، محتوای قاعده‌ی حقوقی باید دارای چند خصوصیتِ عمده و از جمله وحدت و نظم و وضوح باشد.

اگر قاعده‌ی حقوقی، که دربرگیرنده‌ی مفاهیم حقوقی است، دو پهلو یا نامشخص باشد، مضمون و مستنبط از قاعده در بوته‌ی ابهام و اجمال می‌ماند. در این حالت، پیش‌بینیِ طریق حل اختلاف و فصلِ دعوی ناممکن می‌شود و، در عمل، به خصوص با توجه به حکم قوانین (قانون اساسی و قوانین عادی^۱) و سنت قضایی، تعیین معنی و دلالت مفاهیم به ارزیابی ذهن قاضی واگذار می‌شود.

در نتیجه، عبارتِ قاعده‌ی حقوقی باید از کلماتی ساخته شده باشد که معانی آنها واضح و دقیق و صریح و غیر متناقض و معین باشند. اگر بخواهیم کلمه به خوبی تعریف شود، باید هم واقعیتی که کلمه عهده‌دار بیان آن است و هم دامنه‌ی آن واقعیت و آثارش شناخته شده باشند و این مستلزم آن است که کلمه یا فقط مفهومی تثبیت شده را بیان کند و یا مبتنی بر تعریف اصطلاحی باشد که قبلاً به طور کامل عرضه شده است.

برطبق ماده‌ی ۷۵۲ قانون مدنی، «صلح ممکن است یا در مورد رفع تنازع موجود یا جلوگیری از تنازع احتمالی یا در مورد معامله و غیر آن واقع شود». بنا بر این، کلمه‌ی «صلح» در حقوق مدنی ما، هم به معنی «رفع تنازع موجود» و هم به معنی «جلوگیری از تنازع احتمالی» است. در حقوق بین‌الملل نیز، صلح به معنی آشتی و حل و فصل مسائل موجود میان دو دولت - یا دولت‌های در حال جنگ - و همراه با آثار و نتایج مشخص است.

(۱) اصل صد و شصت و هفتم قانون اساسی: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه‌ی سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد». ماده‌ی ۴ قانون آیین دادرسی مدنی: «اگر دادرس دادگاه به عذر این که قوانین موضوعه‌ی کشوری کامل یا صریح نیست و یا متناقض است و یا اصلاً قانونی وجود ندارد از رسیدگی و فصل دعوی امتناع کند مستنکف از احقاق حق محسوب خواهد شد».

«حق رجوع» نیز هم به معنی مراجعه به طرف معامله در معاملات است و هم به معنی بازگشت و صرف نظر از تصمیم قبلی مانند رجوع شوهر در طلاق رجعی و هم چنین رجوع از اذن. ماده‌ی ۲۶۰ قانون مدنی: «در صورتی که معاملی فضولی عوض مالی را که موضوع معامله بوده است گرفته و در نزد خود داشته باشد و مالک با اجازه‌ی معامله قبض عوض را نیز اجازه کند دیگر حق رجوع به طرف دیگر نخواهد داشت».

ماده‌ی ۱۱۸۴ قانون مدنی: «در طلاق رجعی برای شوهر در مدت عده حق رجوع است». ماده‌ی ۱۲۰ قانون مدنی: «اگر صاحب دیوار به همسایه اذن دهد که بر روی دیوار او سرتیر بگذارد و یا روی آن بنا کند، هر وقت بخواهد می‌تواند از اذن خود رجوع کند مگر این که به وجه ملزمی این حق را از خود سلب کرده باشد».

می‌بینیم که این کلمات، از آن جهت که منحصرأ با یک واقعیت حقوقی تعریف شده صددرصد انطباق ندارند، کامل نیستند. بنابراین، باید با توضیح‌های دیگر همراه شوند تا انواع «صلح» از یکدیگر متمایز گردند و یا معنی «رجوع» روشن شود.

توجه به این نکته به جاست که گاه قطعی بودن و نامبهم بودن زبان مهم‌تر از فراگیر بودن آن است. قطعی نبودن قاعده‌ی حقوقی سبب می‌شود که حقوق‌دان و قاضی، علاوه بر بی‌نظمی ناشی از رفتارهای ناهنجار که در مقام پرهیز از آنها و یا رفع آنهاست، با بی‌نظمی و آشفتگی حاکم بر ضابطه هم روبه‌رو شود.

در واقع، نبود قاعده بر وجود قاعده‌ای غیرقطعی و مبهم ترجیح دارد و لازمه‌ی استقرار امنیت حقوقی وجود ابزاری مفهومی و در اختیار داشتن واژگانی به نسبت متن و سخت‌گیر است. بنابراین، هر چند این مطلب را می‌پذیریم که معنای کلمات برای عامه‌ی مردم تغییر می‌کند و در نتیجه زبان آنها دستخوش دگرگونی است، اما حتماً باید متوجه این نکته هم باشیم که اتحاد شکل و ثبات معنی اصطلاحات حقوقی از اهمیت فراوان برخوردارند و، نظر به این که اصطلاحات حقوقی گزارش‌گر مفاهیم‌اند و این مفاهیم هم بیان‌کننده‌ی واقعیت‌های موجودند، باید کوشید تا واقعیت‌های جدید در دل مفاهیم موجود جای گیرند و به کمک تعبیرها و اصطلاحات شناخته شده بیان شوند.^۲ اگر این کار ممکن نشد، آن‌گاه باید مفاهیم و

۲ الف- در «ضمنان دَرَک» (دَرَک مبیع و دَرَک ثمن) «دَرَک»، به فتح دال و راء به معنی حقوق و تبعه است و در اصطلاح حقوقی از معنی لغوی دور نیفتاده و به مسئولیتی که برای بایع در مورد مستحق‌الغیر درآمدن مبیع حاصل می‌شود گفته شده است (امامی، سید حسن، ج ۱، ص ۴۶۹). همین معنی با توجه به ماده‌ی ۳۶۲ حقوق مدنی، در ←

تعبیرهای مختلف را با هم تلفیق کرد و تنها در آخرین انتخاب است که می‌توان تعبیرهای جدید را برای بیان واقعیت‌های نو و «مسائل مستحدثه» به کار گرفت و واژه‌های متناظرشان را یافت. به هر حال، تغییر دادن طبع و ماهیت مفاهیم و اصطلاحات با شتاب‌زدگی خطرناک است. تحول واژه‌های حقوقی باید با تأمل و به طور معقول صورت گیرد و از هرج و مرج و آشفتگی به دور بماند. علاوه بر این، واژگان باید دقیق باشد. به عبارت دیگر، کلماتی که به کار گرفته می‌شوند باید معنای روشنی داشته باشند تا بتوانند امری را که بنابر تعیین آن است مشخص کنند.

برای نام‌گذاری جرم‌ها، مانند «قتل عمد» یا «قتل شبه عمد»، یا «سرقت» و یا شیوه‌های سلوک و رفتار، مانند «رباخواری»، و یا تأسیس‌های حقوقی «عقد» و «ایقاع» باید دقت به خرج داد. اگر به اندازه‌ی کافی دقت نشود، حقوق‌دان ناگزیر است نام‌گذاری خود را به یاری مفاهیم و تعبیرهای دیگر روشن کند. حقوق‌دان باید در پشت کلمه‌ی «تقصیر» به جستجوی فهرستی طولانی از اعمال تقصیری برآید و نیز آن را با کلمات «تعدي» و «تفریط» و این دو را با توضیحات دیگر روشن کند. ماده‌ی ۹۵۳ قانون مدنی، در مقام تعریف «تقصیر»، می‌گوید: «تقصیر اعم است از تفریط و تعدي». بنا بر این، باید به تعریف «تعدي» و «تفریط» پرداخت تا معنی «تقصیر» روشن شود. ماده‌ی ۹۵۱ می‌گوید: «تعدي تجاوز نمودن از حدود اذن یا متعارف است نسبت به مال یا حق دیگری» که در اینجا حداقل باید مفهوم «اذن» را هم معلوم کرد. ماده‌ی ۹۵۲ هم در تعریف «تفریط» می‌گوید: «تفریط عبارت است از ترک عملی که به موجب قرارداد یا متعارف برای حفظ مال غیر لازم است».

با این همه، مواردی هست که ناگزیر باید از تعریف دقیق چشم پوشید. در این موارد قانون‌گذار، یا با توجه به عرف و یا با توجه به مصلحت‌هایی که خود اندیشیده، از موشکافی صرف نظر کرده است. «نظم عمومی» از این قبیل موارد است. در مورد دیگر می‌بینیم که قانون‌گذار یک بخش از عوامل مورد توجه در «مهر المثل» را به عرف محل واگذار می‌کند و تعیین بخشی از آن را هم با تعبیر «و غیره» به عهده‌ی قاضی می‌نهد و می‌گوید: «برای تعیین مهر المثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات و وضعیت او نسبت به

→ مورد مسئولیت مشتری و درک ثمن، متصور است.

ب- «حجر» به معنی منع است و «محجور» یعنی ممنوع و به اصطلاح فقها کسی است که از تصرفات در مال خود ممنوع باشد... (حائری شاه باغ، شرح قانون مدنی، ج ۲، ص ۴۸).

ج- اقاله در لغت به معنای گذشت از لغزش و خطاست و در اصطلاح فقها صرف نظر نمودن متعاملین است از معامله‌ی بین خود (همان، ص ۱۷۵).

امثال و اقران و اقارب و هم‌چنین محل و غیره در نظر گرفته شود». (ماده‌ی ۱۰۹۱ قانون مدنی)^۳

انعطاف پذیر بودن این قبیل تعبیرها گزارش‌گر انعطاف پذیر بودن مفاهیمی است که به یاری این تعبیرها معین می‌شوند. گه گاه نظام حقوقی لازم می‌بیند که دسته‌ای از مفاهیم در اجمال و یا انعطاف پذیر بمانند و پذیرای دخل و تصرف باشند تا امکان دست کاری‌های ویژه، که نتیجه‌اش انطباق آنها بر موارد پیش بینی نشده است، فراهم باشد.

ماده‌ی ۳۵۶ قانون مدنی می‌گوید: «هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا از توابع مبیع شمرده می‌شود یا قراین دلالت بر دخول آن در مبیع نماید داخل در بیع و متعلق به مشتری است، اگر چه در عقد صریحاً ذکر نشده باشد و اگر چه متعاملین جاهل بر عرف باشند». مطابق این حکم در حقوق ایران مواردی هست که زیر عنوان «مبیع» قرار می‌گیرد و نیازی نیست که طرفین معامله در قرارداد به آن موارد اشاره کنند و یا به آن آگاهی داشته باشند.

اما به غیر از این گروه از تعبیرها - که هر کدام، به ملاحظاتی، با عمد و آگاهی، مبهم و انعطاف پذیر می‌مانند و با وضوح کامل، که لازمه‌ی واژگان حقوقی است، سر ناسازگاری دارند - واژه‌های دیگر واژگان حقوقی از دقت و صراحت برخوردارند و یا باید دارای این دقت و صراحت باشند. مهم نیست که افراد ناوارد و مردم عادی معنای دقیق هر یک از اصطلاح‌ها و تعبیرها را در نیابند، آنچه اهمیت دارد این است که اصطلاح و تعبیر مورد استفاده معنای ویژه‌ای را که برایش در نظر گرفته شده است القا کند. ممکن است عامه‌ی مردم میان تعبیر «علی الحساب» و «بیعانه» فرقی چندانی نگذارند و هر یک را به جای دیگری به کار برند یا از لفظ «تاجر» و «بازرگان» معنایی گسترده‌تر از آنچه قانون بدان توجه دارد اراده کنند^۴ و یا، در برخی از موارد، «مزاحمت» و «غصب» را یکی بگیرند^۵ و یا «اذن» و «اجازه» را

(۳) نیز - مواد ۳۵۷ تا ۳۶۰ قانون مدنی.

(۴) مطابق ماده‌ی ۱ قانون تجارت، تاجر کسی است که شغل معمولی خود را تجارت قرار دهد و تجارت در معنی قانونی دارای شرایط و لوازمی است که تحصیل مال برای فروش یا اجاره یکی از آنهاست (همان، ج ۹، ص ۴۳).
(۵) فرق بین مزاحمت و غصب آن است که غاصب در عین مغضوب دخالت می‌کند و متصرف می‌گردد و مزاحمت عبارت است از جلوگیری مالک از انتفاع نسبت به ملک خود. مثلاً آسیابی که از مجرای به خصوص گردش می‌کند، اگر عین آسیاب را دیگری متصرف شود به غیر حق، این عمل عنوان غصب دارد؛ ولی، اگر نهر را بدون ادعای حقی، که مفروض ماده‌ی ۴۸۸ قانون مدنی است، برگرداند و بالتجیه مانع از استفاده از آسیاب شود، عنوان مزاحمت دارد (همان، ج ۴، ص ۳۹).

یکسان بشمارند^۶، اما حقوق‌دان به مفاهیم مختلف این اصطلاح‌ها توجه دارد و با روشن ساختن هر یک از درهم آمیختن نامطلوب آنها جلوگیری می‌کند. به نظر می‌رسد که قانون بیش از دیگر منابع حقوقی ضامن صحت زبان حقوقی است و یا باید چنین باشد. مبنای این امر نیز عمومیت قانون، قدرت الزام‌آور، ثبات و، سرانجام، شیوه‌ی تدوین آن است. اما همین سخت‌گیری سبب می‌شود که زبان و بیان آن بیش از زبان و بیان دیگر منابع نیازمند توضیح و ابلاغ و القای به دیگران باشد. بحث بعدی در خصوص همین نکته یعنی ایجاد ارتباط با مخاطبان قاعده‌ی حقوقی و ابلاغ قاعده به آنهاست.

۱-۲ ابلاغ قاعده‌ی حقوقی به مخاطبان آن

زبان حقوقی، همانند هر زبان دیگر، ابزاری دقیق برای فعالیت اندیشه و ابلاغ حاصل کار آن است، اما این زبان تنها میانجی است، میانجی برانگیختن اندیشه‌ای در مخاطب که با درجه‌ها و مرتبه‌های مختلف مشابه اندیشه‌ی گوینده است. این نکته پیش از این نیز مطرح شد که حقوق، برای رسیدن به این مقصود، یا باید از زبان جاری و معیار عمومی و عامه‌ی مردم استفاده کند و یا اصطلاح نامه‌ی ویژه‌ی خود را داشته باشد. بارها در محافل علمی و ادبی و اجتماعی و حتی از طرف حقوق‌دانانی که از اهمیت مطلب غافل‌اند و یا سهل‌گیری را، به هر دلیل، می‌پسندند این مطلب عنوان شده است که بهتر است قانون به زبان عادی و جاری تدوین شود تا آسان‌تر در دسترس شهروندان قرار گیرد و موجب دریافت مطلوب آن شود. اما پیچیدگی‌گریز ناپذیر قاعده‌ی حقوقی – که نتیجه‌ی تنوع و تعدد روابط اجتماعی است – اجرای این پیشنهاد را ناممکن و یا دست کم سخت دشوار می‌سازد. در واقع، شهروندی که اطلاعات و آگاهی‌های متوسط دارد بی‌کارآموزی در رشته‌ی حقوق نمی‌تواند آن را دریابد، یعنی تنها با خواندن یک متن حقوقی و قانونی و مستقل از آنچه این متن را با مجموعه‌ی نظام حقوقی مرتبط می‌سازد کارش به سامان نمی‌رسد. در موارد فراوان یک کلمه‌ی عادی در زبان حقوقی به معنای خاص یا محدود به کار می‌رود؛ مثلاً «اجازه» در زبان جاری و «اجازه»

۶) اذن اعلام رضای مالک (یا نماینده‌ی قانونی او) یا رضای کسی است که قانون برای رضای او اثری قایل شده است برای انجام دادن یک عمل حقوقی. اذن همیشه به فعلی تعلق می‌گیرد که هنوز واقع نشده است. اجازه اظهار رضایت شخصی است که قانون رضای او را شرط تأثیر عقد یا ایقاعی دانسته است که از دیگری صادر شده است، مشروط بر این که رضایت مزبور بعد از صدور عقد یا ایقاع مذکور صادر شود. گاهی به طور عام و یا تسامح اجازه را اعم از اذن و اجازه به معنی بالا به کار می‌برند و این استعمال از اغلاط است (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق). مواد ۱۲۴ و ۱۰۴۲ قانون مدنی نیز «اجازه» را به معنی «اذن» به کار برده است.

در بیع فضولی و «عده» در زبان عادی و «عده» در زبان حقوقی (در معنی عده‌ی طلاق و عده‌ی وفات) و «اقامت‌گاه» در زبان عادی و «اقامت‌گاه» در حقوق مدنی و حقوق تجارت، «قرار» و «جرح» و یا «ایراد» در محاوره‌ی مردم و «قرار» و «جرح» و «ایراد» در آیین دادرسی.^۷ نیز کلمه‌ای که در فارسی و عربی به یک صورت نوشته و تلفظ می‌شود و در دو معنای عادی و فنی (با تفصیل و تنوع در خور توجه) از آنها استفاده می‌شود، مانند «خیار» و «خیار»^۸.

اگر به این مطلب توجه نشود، در فهم معانی و مفاهیم حقوقی و ایجاد ارتباط بین افراد عادی و حلقه‌ی حقوق‌دانان آشفتگی و به هم ریختگی و درهم آمیختگی شگفت‌انگیزی پدید می‌آید.

بنا بر این، باید قضیه را به این صورت حل کرد که وقتی زبان عادی و روزمره برای بیان مفاهیم حقوقی توانایی دارد و کفایت می‌کند، با توجه به سهولت استفاده و وضوح معانی آن

۷ الف- ماده‌ی ۲۴۷ قانون مدنی: «معامله به مال غیر جز به عنوان ولایت یا وصایت یا وکالت نافذ نیست ولو این‌که صاحب مال باطناً راضی باشد ولی اگر مالک یا قائم‌مقام او پس از وقوع معامله آن را اجازه نمود در این صورت معامله صحیح و نافذ می‌شود.»

ب- ماده‌ی ۱۱۵۰ قانون مدنی: «عده عبارت است از مدتی که تا انقضای آن زنی که عقد نکاح او منحل شده است نمی‌تواند شوهر دیگری اختیار کند.» «عده» در لغت به معنی شمردن است و شرعاً و قانوناً مدتی است که برای رفع آثار نکاح سابق مقرر گردیده است و زن بعد از زوال نکاح باید مدتی صبر کند و به دیگری شوهر نکند» (حائری شاه باغ، شرح، ص ۲۶)

ج- ماده‌ی ۱۰۰۲: «اقامت‌گاه هر شخص عبارت است از محلی که شخصی در آنجا سکونت داشته و مرکز مهم امور او نیز در آنجا باشد. اگر محل سکونت شخصی غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز او اقامت‌گاه محسوب است. اقامت‌گاه اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها خواهد بود.»

د- رأی محکمه که فاقد دو عنصر تشکیل دهنده حکم (یعنی ارتباط با ماهیت دعوی و قاطع بودن آن) باشد قرار تلقی می‌شود (ماده‌ی ۱۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی). در این ماده حکم تعریف شده و، چون تعریف جامع «قرار» خالی از اشکال نبوده، از تعریف مثبت صرف‌نظر شده است (متین دفتری، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، ص ۳۵۷-۳۵۸).

ه- جرح: جرح عبارت است از اسناد دادن امری به شاهد به طور صریح و به تفصیل به نحوی که شهادت او مورد شک و ریب و غیر قابل اعتماد بشود (همان، ج ۳، ص ۲، ج ۳، ص ۳۷۴).

و- ایراد. مقصود از ایراد این است که خواننده ادعای خواهان را ماهیتاً نفی نمی‌کند، بلکه اظهار می‌دارد که دعوی به نحوی که اقامه شده در خور پاسخ دادن نیست. یعنی در این حال الزامی به پاسخ ندارد و آن را موکول به بعد می‌نماید. بنابراین، ایراد به منزله‌ی سد یا مانعی است که اغلب به طور موقت در جلوی جریان دعوی گذاشته می‌شود. (همان، ج ۱، ص ۳، ص ۳۹۸؛ نیز همان، ج ۳، ص ۶)

۸ «خیار» اسم مصدر است و مصدر آن «اختیار» است و عده‌ای از فقها آن را به سلطنت بر عقد، یعنی سلطنت یکی از متعاقدین یا هر دو بر فسخ تعبیر می‌کنند (حائری شاه باغ، شرح، ج ۳، ص ۱۴۴). «تسلط بر ازاله‌ی اثر حاصل از عقد» (جعفری لنگرودی. ترمینولوژی حقوقی، ذیل «خیار»). قانون مدنی خیار را تعریف نکرده و در ماده‌ی ۳۹۶ از ده نوع خیار نام برده و در مواد بعد هر یک را جداگانه تعریف کرده است.

برای عامه‌ی مردم، به کارگرفتن آن بر استفاده از زبان فنی ترجیح داده شود؛ اما، اگر خطر ایجاد ابهام در پیش باشد، بایسته است که زبان عامه‌ی مردم جای خود را به اصطلاحات خاص بسپارد. در این نکته تردیدی نیست که حقوق دان، برای انتقال قاعده‌ی حقوقی به متن زندگی اجتماعی، زبان عامه را وسیله‌ای سهل تر می‌یابد و حتی می‌تواند از دل الفاظ و کلمات زبان عامه تعبیرها و تلیق‌ها و ترکیب‌هایی بیرون کشد که برای گزارش معانی عمیق و مفاهیم خاص حقوقی به کار می‌آیند. این کوشش به ایجاد زبانی فنی متکی بر زبان عامه‌ی مردم می‌انجامد. اساس این فعالیت بر دقت در تعبیرها و، در صورت نیاز، تغییر مورد استعمال آنها استوار است، به طوری که بتوان از آن تعبیر زبانی خاص به دست آورد و آن را بر هدف‌هایی که در نظر است منطبق ساخت و بدین سان زبانی واضح و متمایز از زبان مبهم و ناروشن - که گاه در متون حقوقی با آن روبه‌رو می‌شویم - فراهم آورد.

گفتیم که کلمه‌ها و جمله‌ها احکام و دستورهای حقوقی را قابل فهم و دریافت می‌سازند و زبان وسیله‌ی انتشار این احکام و دستورهاست. باید مفاهیم و قواعد اعلام شوند تا «حقوق» اشخاص و سازمان‌ها و... قابلیت استیفا بیابند. بنا بر این، جنبه‌ی فنی زبان در تمامی سطوح و زمینه‌هایی که حقوق در آنها به مرحله‌ی اجرا در می‌آید میدان دار است. مقنن باید قاعده را در «متن» بگنجانند و گزارش کند. تحریر این «متن» مهم است، زیرا قاعده‌ی یاد شده باید به عقل و ذهن کسانی که مخاطب آن‌اند منتقل و ابلاغ شود. اما در ساخت قاعده یکی از دو حالت را مشاهده می‌کنیم: یا ساختمان آن دارای استواری و صلابت است و یا، با توجه به ملاحظات خاص نظام حقوقی، از انعطاف برخوردار است و بیش و کم می‌تواند با وضعیت‌های ثابت و در حال تحول منطبق گردد. در نتیجه، برای برگزیدن اصطلاح هم باید این ملاحظات را در نظر گرفت. این معنی رابطه‌ی میان مقنن و قاضی و حتی قوه‌ی مجریه را مطرح می‌سازد و منشأ آثار و نتایج جامعه شناختی مهمی است، بدین بیان که، اگر «متن» دقیق باشد، در روابط حقوقی امنیت حکم خواهد راند، اما واقعیت برخی از موارد منفرد و اوضاع و احوال استثنایی نادیده گرفته می‌شود. توجه نکردن به این موارد استثنایی سبب می‌شود که حق در برخی از موارد تضییع گردد و توجه به آنها هم موجب نقض قانون و سرچشمه‌ی تخلف‌های قضایی و یا تصمیم‌گیری‌های خلاف آشکار و پنهان خواهد شد. برعکس، «متن» غیردقیق امنیت کمتری به شهروندان ارزانی می‌دارد، ولی دست قاضی را در یافتن راه‌حلی که با امور واقع دم‌سازترند بازمی‌گذارد، در این حالت، سازمان قضایی و قضات باید بر امور و مسائل اجتماعی تسلط کافی داشته باشند و بتوانند مصالح جامعه را در هر زمان و در هر

مورد به خوبی ارزیابی کنند تا حتی مردم تضييع نشود و، در عين حال، انحراف از قانون، جز در موارد استثنایی لازم، صورت نگیرد.^۹ بنا بر این، روشن شد که میزان دقت در واژه‌ها، هم در مقام تحریر و هم در هنگام تفسیر، بر حدود آزادی ارزیابی قاضی و مجری اثر می‌نهد، یعنی دامنه‌ی آن را تنگ یا گسترده می‌سازد. در واقع، با دخل و تصرف در چند لفظ و کلمه، چگونگی کار سازمان قضایی و اجتماعی دستخوش دگرگونی می‌شود و در ساز و کار کل جامعه تأثیر فراوان می‌گذارد.

هنگامی که معنی کلمات روشن نباشد، ناگزیر ابتدا باید آنها را معنی کرد و به تعریف اصطلاح پرداخت. در این صورت، خود قاضی است که باید، در مقام اعمال قواعد عام بر موارد، تصمیم خویش را با تعبیرهایی بیان کند که از دقت و وضوح برخوردار باشد. علاوه بر این، قاضی باید اراده‌ی اطراف دعوی و استدلال‌های ایشان را در متن زبانی گزارش کند که از لحاظ فنی دقیق و بدون ابهام باشد. در شرح و تفسیر قوانین و آرای محاکم نیز دانشمندان حقوق در صدد جستجوی معانی بنیادین کلمات برمی‌آیند و به تدریج اصطلاح نامه‌ای تدوین می‌کنند که برای بیان مفاهیم حقوقی توانا باشد. با وجود تنوع مشاغل حقوقی، نظر به این که میان عقاید دانشمندان و تفسیر قانون و اعمال و اجرای آن علقه‌های طبیعی هست، اصطلاحات یک‌سان در مطالب حقوقی به کار گرفته می‌شوند و هنگامی که نظام حقوقی شکل گرفت تمامی حقوق‌دانان لزوماً به یک زبان سخن می‌گویند. با توجه به محتوای این زبان، می‌توان خصوصیت و ازگان حقوقی را بررسی کرد و سرچشمه و چگونگی ساخت آن را باز شناخت.

۳-۱ سرچشمه و مبادی و ازگان حقوقی

زبان عامه زیربنای مشترک کلیه‌ی زبان‌های فنی است. زبان فنی هر رشته به تدریج بسط و توسعه می‌یابد و، در این فرایند، برحسب عادت و به مقتضای نیاز، واژه‌های عامه را نگه می‌دارد و گاه نیز در آنها دخل و تصرف می‌کند و، با تغییر در آنها و به وجود آوردن تعبیرهای خاص، گسترش می‌یابد.

۹) از این دیدگاه، بررسی اختلاف نظر میان شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی در خصوص مغایرت برخی از قوانین مجلس با شرع و قانون اساسی، که منجر به طرح مفهوم ضرورت و سپس تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام از طرف امام خمینی - قُدس سرّه - گردید و در نهایت به تدوین اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی در بازنگری سال ۱۳۶۸ انجامید، در خور توجه فراوان است.

برخی از واژه‌ها یا تعبیرها که جنبه‌ی فنی دارند بیان‌کننده‌ی حالات و کیفیات هستند. معمولاً این گونه اصطلاح‌ها یا تعبیرها با کوشش حقوق‌دان‌ها ایجاد می‌شوند و، بنا بر این، به زبان علمی حقوق تعلق دارند (مانند اهلیت، اقاله، اماره، تصرف به عنوان مالکیت)؛ برخی دیگر از واژه‌ها تأسیس‌های حقوقی را مشخص می‌سازند. این واژه‌ها به زبان عمومی نزدیک‌ترند (مانند ازدواج، طلاق، قرارداد، بیع، اجاره، وصیت). البته تشخیص دقیق کلمات و تعبیرهای فنی از کلمات مربوط به تأسیس‌ها و نهادهای حقوقی دشوار است. کلماتی هستند که از زبان عامه گرفته شده‌اند ولی از معنای عام بیش و کم دور شده‌اند (مانند ترصیف، ارتفاق، دَرک، حبس^{۱۰}). کلمات دیگری هستند که در حقوق معنای خاصی یافته‌اند (مانند اجازه، اذن، تعریف) و یا معانی آنها به طور مستقل تحول می‌یابند (مانند مالکیت). هم‌چنین برخی از تعبیرهای حقوقی آن‌چنان در زبان عامه‌ی مردم به کار می‌روند که با کلمات معمولی و روزمره فرقی ندارند و از همین گروه به حساب می‌آیند (مانند صورت مجلس، شاک، عرض حال، عارض). خلاصه آن‌که حقوق‌واژگان خود را از واژه‌های زبان عامه به عاریت می‌گیرد. البته در این کار به تعبیرهایی توجه می‌کند که برای بیان دقیق مفاهیم حقوقی مستعدترند و، چون بیشتر اوقات این کلمات در معنای معمولی خود نمی‌توانند نیازهای فنی حقوق را برآورند و از مفهوم ویژه‌ی حقوقی تصویری پدید نمی‌آورند، در نتیجه، به محض آن‌که این واژه‌ها به قلمرو حقوق وارد می‌شوند، معمولاً معنی عام خود را از دست می‌دهند و معنای معین دیگری را، که مخصوص این مقام است، به دست می‌آورند. کلماتی چون «سند»^{۱۱}، «طرف»، «شخص ثالث»، «دعوی» در زبان حقوقی معنایی غیر از معنای

۱۰ الف- «ترصیف: پیوستگی منتظم را در لغت ترصیف گویند... در اصطلاح عبارت است از نظام متصل اجزای مادی یک دیوار (مثلاً)». (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ذیل ترصیف)

«ترصیف یعنی خشت یا آجر یا سنگی که از آنها دیوار ساخته شده طوری به یکدیگر جذب و متصل باشد که یک دیوار محسوب گردد نه دو دیوار چسبیده به هم و به اصطلاح معمارها مصالح در داخل دیوار قفل و بند شده باشد. (حائری شاه باغ، شرح، ج ۱، ص ۱۰۸)

ب- مطابق ماده‌ی ۱۶۳ قانون مدنی، هر کس مالی را پیدا کند با داشتن برخی شرایط باید آن را تعریف کند و مطابق ماده‌ی ۱۶۴ قانون مدنی «تعریف اشیاء پیدا شده عبارت است از نشر و اعلان بر حسب مقتضیات وقت به نحوی که عادتاً به اطلاع اهالی محل برسد».

۱۱ مطابق ماده‌ی ۱۲۸۴ قانون مدنی «سند عبارت است از هر نوشته که در مقام دعوی یا دفاع قابل استناد باشد». اسنادی که برای ارتکاب جرم داده می‌شود مشمول تعریف این ماده نیست «و سندی که قابل استناد باشد باید دارای امضا یا مهر یا محل انگشت دهنده‌ی سند باشد و الا عنوان سند نخواهد داشت». (حائری شاه باغ، شرح، ج ۹، ص ۴۷)

معمولی خود دارند. در واقع، حقوق‌دان به سرچشمه‌ی پرمایه‌ی مفاهیمِ زبانِ جاری و بدونِ خصوصیتِ معینِ مراجعه می‌کند و مفاهیمِ معمولی، چون «تولد»، «مرگ»، «استعمال»، «استفاده از اشیاء»، «غبن»^{۱۲}، را می‌گیرد، آن‌گاه این مفاهیمِ متعارف را تحت تأثیرِ خاصِ حقوق قرار می‌دهد و آنها را به مفاهیمی که به ویژه حقوقی هستند بدل می‌کند. «تولد» و «مرگ» به صورتِ دو واقعه از وقایعِ اربعه‌ی مربوط به احوالِ شخصیه درمی‌آیند که دربرگیرنده‌ی نتایج و آثارِ متعددِ حقوقی‌اند. «استعمال» و «استفاده از اشیاء» در مفاهیمِ «تصرف»، «حق ارتفاق»، «عمری»، «رقبی» و... عرض وجود می‌کنند.

ارتباط‌هایی که نظامِ حقوقی با دیگر نظام‌های ارزشی و علومِ گوناگون برقرار می‌کند سبب می‌شود که واژگانِ حقوقی از اصطلاح‌نامه‌های دیگر، مانند اخلاق، اقتصاد، سیاست، ریاضی، فیزیک، زیست‌شناسی و نظایرشان، کلماتی بگیرد (اعتبار، گردش پول، بازار، نظم عمومی، سوء رفتار، حیثیات، امراضِ مسریه،...).

غالباً به این نکته اشاره می‌شود که برای حقوق استفاده از تعبیرهای زبان‌های فنیِ دیگر بی‌خطر نیست. در واقع، مفاهیم و الفاظِ یاد شده بیش از دیگر مفاهیم و الفاظ در برابرِ سخت‌گیری‌های زبانِ حقوقی مقاومت می‌کنند و، با آن‌که به قلمرو حقوق وارد شده‌اند، مایه‌هایی از زبانِ فنی و اصلی با خود دارند و احتمالاً خالی از ابهام و اجمال نیستند. تعبیرهایی چون ارزش، سرمایه، اعتبار در نظر حقوق‌دانان دقت و صراحتِ کافی ندارند. به طور خلاصه، هنگامی که واژه‌های زبانِ حقوقی را دسته‌بندی می‌کنیم به سه نوع واژه برمی‌خوریم:

– کلماتی که از واژگانِ عمومی و زبانِ عامه‌ی مردم به عاریت گرفته می‌شود؛

– واژه‌هایی که از رشته‌های فنیِ دیگر اخذ می‌گردد؛

– تعبیرهایی که مخصوص رشته‌ی حقوق است.

در حقوقِ ایران، صرفِ نظر از زبانِ فارسی و عربی، کلماتی هم از زبان‌های فرانسه و انگلیسی می‌یابیم. منشأ این کلماتِ بیگانه (فرانسه و انگلیسی) بیشتر لاتینی و یونانی است. برخی از واژه‌های مربوط به تأسیس‌های حقوقِ عمومی یونانی‌اند (دموکراسی، اولیگارشی، ...) و برخی دیگر از لاتینی گرفته شده‌اند (رژیم، سنا، پرسنل، ...). برخی از تعبیرهای مالی و

۱۲) غبن به معنی گول زدن است... و در رأی‌ها و در اصطلاح فقها تملیک مال است به دیگری به زیادت از قیمتش با جهل طرف... و در معنای اصطلاحی عنوانِ گول زدن تأثیری در تحقق آن ندارد؛ زیرا ممکن است متعاملین هر دو جاهل به قیمت باشند، در این صورت خدعه در کار نیست... (همان، ج ۳، ص ۱۶۸).

تجاری هم اصلاً از زبان ایتالیایی است (بانک، آواری^{۱۳}، ...) برخی دیگر از واژه‌ها، مانند بودجه، چک، کمیته، از زبان انگلیسی است.

برای پالایش علمی زبان حقوقی ایران شاید راه درست آن باشد که فهرستی از کلمات و تعبیرهای مأخوذ از زبان‌های بیگانه تهیه شود و تا آنجا که ممکن است اصطلاحات و کلمات فارسی و عربی معمول در حقوق ایران جانشین آنها گردد، و اگر احتمالاً شمار واژه‌های بیگانه در قوانین و مقررات ایران زیاد باشد به گونه‌ای که خطر بیرون بردن زبان فارسی از حالت اصلی احساس شود - که امید هست چنین نباشد - در آن صورت، شاید بتوان به شورای نگهبان پیشنهاد کرد که، با توجه به اصل پانزدهم قانون اساسی^{۱۴}، در این خصوص بیندیشند و، اگر متون قانونی در بردارنده‌ی واژه‌های جدید و غیر معمول و مرسوم فرنگی را مغایر با قانون اساسی نمی‌شناسند، حداقل برای اصلاح متن و نشانیدن اصطلاحات و تعبیرهای فارسی یا مأخوذ از عربی به جای واژه‌های بیگانه، مطابق روشی که دارند، به مجلس شورای اسلامی تذکر بدهند.

۱-۴ ساخت واژگان حقوقی

در زبان حقوقی، قسمتی از الفاظ ناظر به عمل‌اند، مانند ترصیف، تحدید، وصیت، عقد، بیع، قضاوت؛ و برخی دیگر اسامی اصحاب اعمال حقوقی‌اند، مانند شاکسی، مشتکی عنه، موصی، عاقد، قاضی، متعهد، بایع؛ و برخی دیگر معرف مؤسسات و تأسیس‌های حقوقی‌اند، مانند دادگاه، دیوان، اقامت‌گاه، دادسرا. در مطالعات فنی مربوط به زبان حقوقی باید این مطلب بررسی شود که واژه‌های پایه و مشتقات و کلمات ترکیبی هر یک چه خصوصیت‌هایی دارند. از روی قاعده، واژه‌های پایه مبنای واژگان حقوقی‌اند. بررسی علمی زبان حقوقی ایران باید نسبت هر یک از این سه گروه (واژه‌های پایه، مشتق، مرکب) را روشن کند و معلوم سازد که هر کدام از این گروه‌ها در کدام بخش از حقوق و یا کدام دسته از مفاهیم (اعمال حقوقی، اصحاب اعمال حقوقی - مؤسسه‌ها، و نهادها...) بیشتر مورد استعمال دارند.

۱۳) اصل «آواری» «عوار» عربی است که در صحاح اللغه به «عیب» تفسیر شده است. (به نقل از حائری شاه باغ، شرح، ج ۳، ص ۱۷۴)

۱۴) در این اصل مقرر گردیده است که «زبان و خط رسمی مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد...».

در اصطلاح نامه‌ی حقوقی، نظیر زبان‌های فنی دیگر، مجموعه‌های زوجی بسته وجود دارند مانند «قراردادی / قانونی»، «اسلاف / اخلاف»، «نکاح (ازدواج) / طلاق»، «ولادت / وفات»، «موصی / موصی له»، «بایع / مشتری»، «موجر / مستأجر»، «ولئ / مولئ علیه»، «شاکی / مشتکی عنه»، «وکیل / موکل»، «داین / مدیون»، «وارث / مورث»، «مبیع / ثمن»، «مدعی / مدعی علیه»، «جانی / مجنی علیه»، «مُعیر (عاریه دهنده) / مُستعیر (عاریه گیرنده)»، «راهین / مرتهن»...

برخی دیگر از مجموعه‌ها باز هستند و تحولات سازمانی یا حقوقی را همراهی می‌کنند. عناوین دادگاه (کیفری، حقوقی، مدنی خاص، عمومی، اختصاصی، انقلاب...)، دیوان (کشور، عدالت اداری، محاسبات، تمیز، کیفر کارمندان)، شرکت (سهامی عام/ خاص، با مسئولیت محدود، تعاونی، تضامنی، تجاری، مدنی...) از این قبیل‌اند.

زبان حقوقی با مشکل عمده‌ی ترادف^{۱۵}، از یک سو، و اشتراک^{۱۶} و تشابه، از سوی دیگر، روبه‌روست. این مشکل باید به یاری واژگان و فرهنگ حقوقی حل شود. استفاده از فرهنگ حقوقی نه تنها برای افراد ناوارد ضرورت دارد، بلکه استفاده‌ی منظم از آن به حقوق دانان ورزیده و متخصص نیز توصیه می‌شود، هم به هنگام مطالعه و هم در مقام تحریر مطالب و متون حقوقی. در حال حاضر، با ورود «انفورماتیک» به قلمرو مطالعات و تحقیقات حقوقی، ضرورت تدوین فرهنگ حقوقی و تنظیم «گنج واژه» بیشتر شده است. مشخصات واژگان حقوقی را می‌توان در بحث مربوط به جمله‌سازی و عبارت پردازی حقوقی با تفصیل بیشتر بررسی کرد.

۲. جمله سازی و عبارت پردازی حقوقی

تاکنون، چند بار به این نکته اشاره داشته‌ایم که زبان حقوقی هم‌گون نیست و ساختار واحدی ندارد. این زبان از زبان فقه و حقوق اسلامی و زبان فارسی مشترک عامه‌ی مردم و اصطلاحات و جمله‌های حقوق جدید (به صورت ترجمه، واژه‌سازی و یا تطبیق واژه‌های قدیم) و نیز از فنون مختلف استفاده می‌کند و از این پس نیز از زبان انفورماتیک بهره خواهد گرفت. اما، از روی قاعده، این همه باید در متن بیانی واحد و نظام یافته و منسجم عرضه

۱۵) کرایه/اجاره، بایع/فروشنده، مشتری/خریدار، نکاح/زناشویی، قرابت/خویشاوندی.

۱۶) جرح (در آیین دادرسی: جرح شاهد)/جرح (در جرایم: ضرب و جرح)؛ حبس (در وقف: حبس اصل مال...)؛ حبس (در قانون مجازات: زندان).

شود. با این همه، در زبان اصلی حقوقی ما، که زبان حقوقی به طور کلی و عام است، زبان قانون‌گذار و حقوق‌دان، زبانی که در دادگاه‌ها به کار می‌رود، و زبان معمول و مرسوم سردفتران از یک‌دیگر متمایزند و هر یک از آنها زیر تأثیر سنت‌های شغلی و ملاحظات عملی مربوط به محیط خود قرار دارند: سبک نوشتن قانون، سبک تحریر احکام دادگستری و سبک تنظیم اسناد سردفتران با یک‌دیگر فرق دارند. باری، کوشش برای ایجاد وحدت در این زبان مطلوب است، اما تعیین زبان حقوقی مرجع دشوار است. آنچه در آغاز کار می‌توان مدنظر داشت و بدان پرداخت یافتن برخی ضوابط در جمله بندی و عبارت پردازی حقوقی در عین توجه به امکانات و محظورات موجود است.

غالباً جمله‌ها و کلمات قصار و «فرمول»ها از لحاظ کیفی بخش عمده و اساسی زبان حقوقی را می‌سازند. نظر به این که قسمتی از این جمله‌ها برگرفته «از قواعد فقه» و یا کلمات فقهای بزرگ و مشهورند، علاوه بر اهمیت فنی، به زبان جنبه‌ای معنوی ارزانی می‌دارند. فایده‌ی این کلمات قصار و «فرمول»ها نیز بسیار است، زیرا جوهر و اساس مطلب حقوقی را به طور کامل گزارش می‌کنند. بیشتر اوقات چگونگی بیان در این کلمات و «فرمول»ها مستقیم است و آنها به صورت حکم صریح و به عنوان سند مطرح می‌شوند. در این بحث باید شیوه‌ی بیان حقوقی و معنای متن این کلمات و «فرمول»ها را بررسی کرد.

۱-۲ شیوه‌ی بیان حقوقی

می‌خواهیم بدانیم که قانون‌گذار و حقوق‌دان قواعد حقوقی را چگونه و به چه طرز و ترتیب به رشته‌ی تحریر در می‌آورند و در جمله‌ها و عبارت‌ها می‌گنجانند و بیان می‌کنند؟ میدان عمل تدوین کنندگان مباحث حقوقی از نظر بیان مطالب محدود است. بیان حکم حقوقی صورتی کلی دارد. در این گونه احکام، با توجه به اینکه فاعل فعل در این محیط یک مفهوم حقوقی است نه شخص معین، غالباً فاعل مشخص نمی‌شود و فعل در وجه غیر شخصی و یا به صیغه‌ی مجهول به کار می‌رود. چند مثال از قانون مدنی این نکته را روشن می‌کند:

«در موارد ذیل منافع موقوفات عامه صرف بریات عمومی خواهد شد...»^{۱۷}

«اگر حق انتفاع عبارت از سکونت در مسکنی باشد، مسکنی یا حق سکونی نامیده می‌شود

(۱۷) قانون مدنی، ماده‌ی ۹۱.

و این حق ممکن است به طریق عمری یا رقبی برقرار شود.^{۱۸}
ترکیب جمله به صورت منفی، در مقام بیان قواعد مبنایی و اصولی، به نسبت فراوان است:

«هیچ کس جاهل به قانون فرض نمی‌شود...»
«لاضرر ولا ضرار».

«اگر واقف عین موقوفه را به تصرف وقف ندهد وقف محقق نمی‌شود».^{۱۹}

«وقف بر مجهول صحیح نیست».^{۲۰}

«در بیع فاسد حق شفعه نیست».^{۲۱}

هم چنین جمله‌های منفی که همراه با تحدید ضابطه یا دستور هستند بسیارند و، به عبارت دیگر، در این جمله‌ها قاعده و استثنا همراه یکدیگرند:

«هر چیزی که بر حسب عرف و عادت جزء یا تابع مبیع شمرده نشود داخل در بیع نمی‌شود، مگر این که صریحاً در عقد ذکر شده باشد».^{۲۲}

«هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر این که شخص یا اشخاص ذی نفع رسیدگی به دعوی را مطابق مقررات قانون درخواست نموده باشند».^{۲۳}

«اموال غیر منقول محجور فروخته نخواهد شد مگر با رعایت غبطه‌ی او و تصویب دادستان».^{۲۴}

«بناها و اموال دولتی که از نفایس ملی باشد قابل انتقال به غیر نیست مگر با تصویب مجلس شورای اسلامی آن هم در صورتی که از نفایس منحصر به فرد نباشد».^{۲۵}

قید مکان و زمان، به منظور تعیین مراجعی که موجب هم‌آهنگی و هم‌سازی میان قاعده‌ی مورد بیان و قواعد و ضوابط مذکور در جاهای دیگر است، فراوان است. در متون حقوقی، کلمات و تعبیرهایی چون «بعداً»، «ذیلاً»، «به شرح زیر»، «مذکور در فوق»، «امضا کننده‌ی زیر» را بسیار می‌بینیم:

«مفاد ماده‌ی قبل...»^{۲۶}

«حکم مذکور در ماده‌ی فوق...»^{۲۷}

«در نکاح منقطع احکام راجع به وراثت زن و مهر او همان است که در باب ارث و در فصل

۱۸) همان، ماده‌ی ۴۳. ۱۹) همان، ماده‌ی ۵۹. ۲۰) همان، ماده‌ی ۷۱. ۲۱) همان، ماده‌ی ۸۱۳.

۲۲) همان، ماده‌ی ۳۵۷. ۲۳) قانون آیین دادرسی مدنی. ماده‌ی ۲. ۲۴) قانون امور حسبی. ماده‌ی ۸۳.

۲۵) قانون اساسی، اصل هشتماد و سوم. ۲۶) قانون مدنی. ماده‌ی ۱۰۳۸. ۲۷) همان، ماده‌ی ۱۰۵۱.

آتی مقرر شده است».^{۲۸}

قواعدی که بیان کننده‌ی سلوک و رفتار هستند به صورت رهنمود و راهنمایی با فعل‌های «باید» و «نباید» و یا نظایر اینها ذکر می‌شوند و گزارش‌گر یکی از مفاهیم زیرند:
الف) تعهد و تکلیف:

«زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگرند».^{۲۹}

«زوجین باید در تشدید مبانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند».^{۳۰}

«طفل باید مطیع ابوی خود بوده و در هر سنی که باشد باید به آن‌ها احترام کند».^{۳۱}

«رئیس جمهوری برای هیئت وزیران پس از تشکیل و پیش از هر اقدام دیگر باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد...».^{۳۲}

ب) منع:

«موجر نمی‌تواند در مدت اجاره در عین مستأجره تغییری دهد که منافی مقصود مستأجر از استیجار باشد».^{۳۳}

«متعهد نمی‌تواند متعهدله را مجبور به قبول قسمتی از موضوع تعهد نماید».^{۳۴}

«سمت نمایندگی قایم به شخص است و قابل واگذاری به دیگری نیست. مجلس نمی‌تواند اختیار قانون گذاری را به شخص یا هیئتی واگذار کند».^{۳۵}

ج) اجازه و اختیار:

«جایز است واقف از منابع موقوفه سهمی برای عمل متولی قرار دهد».^{۳۶}

«واقف می‌تواند شرط کند که منافع موقوفه مابین موقوف علیهم به تساوی تقسیم شود و یا به تفاوت و یا این که اختیار به متولی یا شخص دیگری بدهد که هر نحو مصلحت داند تقسیم کند».^{۳۷}

«ممکن است کسی در ضمن عقد لازمی به تأدیه‌ی دین دیگری ملتزم شود».^{۳۸}

«صغیر را می‌توان به اتفاق یک نفر کبیر وصی قرار داد».^{۳۹}

«رئیس جمهور مسئولیت امور برنامه و بودجه و امور اداری و استخدامی کشور را

۲۸) همان، ماده‌ی ۱۰۷۷. ۲۹) همان، ماده‌ی ۱۱۰۳. ۳۰) همان، ماده‌ی ۱۱۰۴. ۳۱) همان، ماده‌ی ۱۱۷۷.

۳۲) قانون اساسی، اصل هشتاد و هفتم. ۳۳) قانون مدنی، ماده‌ی ۴۸۴. ۳۴) همان، ماده‌ی ۲۷۷.

۳۵) قانون اساسی، اصل هشتاد و پنجم. ۳۶) قانون مدنی، ماده‌ی ۸۴. ۳۷) همان، ماده‌ی ۸۷.

۳۸) همان، ماده‌ی ۷۲۳. ۳۹) همان، ماده‌ی ۸۵۶.

مستقیماً بر عهده دارد و می‌تواند اداره‌ی آن‌ها را به عهده‌ی دیگری بگذارد.^{۴۰} با توجه به این نکته که زبان حقوقی زبان عمل است، پایه و مایه‌ی آن تعهد و احراز یک امر واقع و یا تصمیم‌های اجرایی است و، هنگامی که تعهدات شخصی را ایجاد کنندگان تعهد بیان و گزارش می‌کنند، جمله با فعلی به صیغه‌ی مضارع و اول شخص (متکلم) ساخته می‌شود که از لحاظ حقوقی «معنی دار» تلقی می‌شوند:

«این جانب... متعهد می‌شوم»؛ «این جانب... قبول می‌کنم».

عبارت‌هایی نظیر «ملاحظه شد، تأیید می‌گردد» با عبارت‌های بالا در یک ردیف‌اند و چون بیان کننده‌ی جمله‌ی اخیر نیز همان ایجاد کننده‌ی تعهد یاد شده در متن است، «ملاحظه» و «تأیید» مذکور در برگزیده‌ی تعهد منظور نظر است.

هنگامی که ضمیر فعل گزارش‌گر عمل حقوقی (مثلاً تعهد) به صیغه‌ی سوم شخص و معمولاً ماضی نقلی باشد، جمله بیان کننده‌ی احراز یک واقعه از طرف یک مقام قانونی است که صاحب صلاحیت برای اقدام به امر مورد نظر و احراز تحقق و وقوع آن است؛ مثلاً:

«بدین وسیله اعلام می‌شود که حسین اعتراف کرده است که...»

«در حضور این جانب محمود پذیرفته است که...»

«... و مبیع به تصرف وی داده شده...»

«امضاکنندگان زیر، اعضای هیئت اجرایی و انجمن نظارت انتخابات تهران گواهی می‌دهیم که محمد علی... در انتخابات با اکثریت مطلق... رأی از... رأی به نمایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب گردیده است و...».

تصمیم‌های اجرایی نیز، معمولاً، به صورت سوم شخص تحریر می‌شوند و یا با ضمیر «ما» بیان می‌گردند. این «ما» گزارش‌گر مقام رسمی گوینده و حکم دهنده است. در واقع، فاعل اول شخص مفرد است که به نام جمع و با عنوان رسمی عمل می‌کند. تعداد افعالی که در این شیوه‌ی بیان به کار می‌رود به نسبت محدود است: مقرر داشتن، تصویب نمودن، تصویب کردن، نقض کردن، ابرام کردن، استوار کردن، شکستن، تأیید کردن، تبرئه نمودن، اجازه دادن، موافقت کردن، منصوب نمودن، منصوب کردن، برگزیدن.

«شورای عالی... جناب عالی را به عضویت... برگزیده است.»

«هیئت وزیران در جلسه‌ی مورخ... تصویب کردند...»

۴۰) قانون اساسی، اصل صد و بیست و ششم.

«قانون... مشتمل بر... ماده در جلسه‌ی روز... مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ... به تأیید شورای محترم نگهبان رسیده است».

با تفصیل نکته‌هایی که باز گفتیم می‌توان قواعد و ضوابط شیوه و طرز بیان حقوقی را تدوین کرد. هم‌چنین، به شرحی که از این پس خواهد آمد، معنا و دلالت متون حقوقی به یاری روش‌های منطقی و زبان‌شناختی روشن می‌شود.

۲-۲ معنا و دلالت متون حقوقی

تحقیق در معانی و جستجوی دلالت متون حقوقی از راه تحلیل صورت می‌پذیرد. البته این تحلیل در حال حاضر دارای روشی جامع نیست، اما می‌توان جهات منطقی و جهات جامعه‌شناختی-زبانی مسئله را بررسی کرد.

۱-۲-۲ جهات منطقی

جهات منطقی معنی متن حقوقی با نکاتی مربوط است که در تفسیر و توضیح واژه‌های حقوقی سهم و اثر تعیین کننده دارند. بنابراین، ابتدا باید معنی واژه را پیدا کرد. ممکن است دشواری دریافت معنی واژه‌های متن از این امر ناشی شود که تعریف واژه‌ها مخصوص تأسیس‌هایی معین‌اند و، وقتی از یک بحث حقوقی به میدان بحث دیگر وارد می‌شویم، معنی واژه را متفاوت می‌یابیم. با رجوع به اصطلاح‌نامه‌های حقوقی (حکم، حکومت، جرح، ضمان، مسئولیت...) این مطلب به روشنی دیده می‌شود.

نکته‌ی دیگر دامنه یا حد گسترده‌ی معنی مورد نظر است. از خصوصیات زبان حقوقی عمومیت و دوام احکام و معانی آنهاست. این دو خصوصیت چگونگی جمله‌بندی خاص زبان حقوقی را بیان می‌کند.

کلمات و تعبیراتی مانند «هر»، «هیچ»، «هر یک»، «هیچ کس»، «همه»، «کسی که»، «هر کس» گزارش‌گر عمومیت‌اند و به ویژه در قوانین جزایی بروز و ظهور بیشتری دارند: «هیچ نوع مالیات وضع نمی‌شود مگر به حکم قانون».^{۴۱}

«هر کس مالک حاصل کسب و کار خویش است و هیچ کس نمی‌تواند به عنوان مالکیت نسبت به کسب و کار خود امکان کسب و کار را از دیگری سلب کند».^{۴۲}

(۴۱) قانون اساسی، اصل پنجاه و یکم.

(۴۲) قانون اساسی، اصل چهل و ششم.

«تابعیت کشور ایران حق مسلم هر فرد ایرانی است و دولت نمی‌تواند از هیچ ایرانی سلب تابعیت کند...»^{۴۳}.

«دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه‌ی افراد ملت حق دارند این گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.»^{۴۴}
«هیچ کس نمی‌تواند طرق و شوارع عامه و کوچه‌هایی را که آخر آنها مسدود نیست تملک نماید.»^{۴۵}

«هر مالکی نسبت به مایملک خود حق همه‌گونه تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد.»^{۴۶}

«هیچ مالی را از تصرف صاحب آن نمی‌توان بیرون کرد مگر به حکم قانون.»^{۴۷}
«کسی که در ملک دیگری حق ارتفاق دارد نمی‌تواند مانع از تقسیم آن ملک شود و...»^{۴۸}
«هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد جرم محسوب می‌شود.»^{۴۹}

«هر کس قصد ارتکاب جرمی کند و شروع به اجرای آن نماید...»^{۵۰}
«هر کس در مقام دفاع از نفس یا عرض و یا ناموس و یا مال خود یا دیگری و یا آزادی تن خود یا دیگری در برابر هرگونه تجاوز فعلی یا خطر قریب الوقوع عملی انجام دهد...»^{۵۱}
مفهوم دوام نیز یکی دیگر از خصوصیات زبان حقوقی است و از خاصه‌ی انتزاعی ضابطه‌ی حقوقی ناشی می‌شود. وقتی قانون‌گذار یا حقوق‌دان، در وجه اخباری، صیغه‌ی مضارع یا مستقبل را به کار می‌برد، در واقع ارزش آنها را بدون توجه به زمان در نظر دارد و مقصودش بیان حقایق عام، تعریف یا تذکر است:
«کلیه‌ی سکنه‌ی ایران اعم از اتباع داخله و خارجه مطیع قوانین ایران خواهند بود، مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد.»^{۵۲}
«اموال بر دو قسم است: منقول و غیرمنقول.»^{۵۳}

«حجب حالت وارثی است که به واسطه‌ی بودن وارث دیگر از بردن ارث کلاً یا جزئاً

۴۳) قانون اساسی، اصل چهل و یکم. ۴۴) قانون اساسی اصل، سی و چهارم.

۴۵) قانون مدنی، ماده‌ی ۲۴. ۴۶) همان، ماده‌ی ۳۰. ۴۷) همان، ماده‌ی ۳۱.

۴۸) همان ماده‌ی ۶۰۴. ۴۹) قانون مجازات اسلامی، ماده‌ی ۲. ۵۰) همان، ماده‌ی ۴۱.

۵۱) همان، ماده‌ی ۶۱. ۵۲) قانون مدنی، ماده‌ی ۵. ۵۳) همان، ماده‌ی ۱۱.

محروم می‌شود».^{۵۴}

«ابوین مکلف هستند که در حدود توانایی خود به تربیت اطفال خویش بر حسب مقتضی اقدام کنند و نباید آنها را مهمل بگذارند».^{۵۵}

«کلیه دریافت‌های دولت در حساب‌های خزانه‌داری کل متمرکز می‌شود و همه‌ی پرداخت‌ها در حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام می‌گیرد».^{۵۶}

«کسی که شروع به جرمی کرده است، به میل خود آن را ترک کند و اقدام انجام شده جرم باشد، از موجبات تخفیف مجازات برخوردار خواهد شد».^{۵۷}

«هر کس هنگام بروز خطر شدید، از قبیل آتش سوزی، سیل و طوفان، به منظور حفظ جان یا مال خود یا دیگری مرتکب جرمی شود مجازات نخواهد شد...».^{۵۸}

با توجه به این که، مطابق ماده‌ی ۴ قانون مدنی، «اثر قانون نسبت به آتیه است»، استعمال فراوان مستقبل نباید بحث انگیز باشد؛ ولی، به هر حال، همان طور که گفتیم، صیغه‌های مضارع و مستقبل جنبه‌ی زمان مایه ندارند و مستقبل حقوقی نیز در واقع بیان‌گر و گزارش‌گر خاصه‌ی دوام از لحظه‌ی لازم الاجرا شدن قانون است.

۲-۲-۲ جهات و جنبه‌های جامعه‌شناختی-زبانی

این جنبه‌ها و جهات ناظر به خود زبان نیستند، بلکه متوجه حرکت آن و اموری هستند که بر زبان حمل می‌شوند.

زبان شناسی اجتماعی به تحلیل تغییر پذیری بیان به تبعیت عوامل مختلف ابلاغ و ارتباط می‌پردازد؛ به عبارت دیگر، روابطی را بررسی می‌کند که میان ابلاغ حقوقی و نحوه‌ی دریافت زبان حقوقی از طرف عامه‌ی مردم وجود دارد.

ابلاغ مفاهیم حقوقی، نظیر هر ارتباط و ابلاغ زبان شناختی، بر اساس انتقال پیام از فرستنده، به گیرنده، از قانون‌گذار به شهروند، از قاضی به اطراف دعوی، از استاد به دانشجو، از مؤلف به خواننده استوار است و این پیام دارای معبر و مسیر (کانال) و علامت و رمز (کُد) است.

مقصود از معبر و مسیر تکیه‌گاه شفاهی یا کتبی پیام و اوضاع و احوال ویژه‌ای است که همراه پیام‌اند. ارتباط یا ابلاغ حقوقی، به تناوب یا هم-زمان، وجه شفاهی و وجه کتبی را

۵۴) همان، ماده‌ی ۸۸۶ (۵۵) همان، ماده‌ی ۱۱۷۸. ۵۶) قانون اساسی، اصل پنجاه و سوم.

۵۷) قانون مجازات اسلامی، تبصره‌ی ۲، ماده‌ی ۴۱. ۵۸) همان، ماده‌ی ۵۵.

به کار می‌برد. هر قدر جنبه‌ی فنی موضوع مورد نظر بیشتر باشد، علامت‌های کتبی بر نشانه‌های شفاهی پیشی می‌گیرند. در ضمن، باید به این نکته توجه داشت که لازم است بیان قاعده‌ی حقوقی قابل فهم و قابل قرائت باشد تا قاعده‌ی مورد بحث بهتر دریافت شود. مقصود از علامت و رمز (کد) چیزی است که هر یک از عناصر پیام را با آن مواجهه می‌دهند و مقایسه می‌کنند تا معنی و مقصود را استنتاج نمایند. روشن است که صورت ثابت زبان فارسی علامت و رمز (کد) زبان حقوقی است و دستور زبان آن نیز همان دستور زبان فارسی است. آنچه ویژه‌ی زبان حقوقی است برخی از نکته‌های مربوط به قالب‌های واژگانی و فرهنگی است. بیان‌ها و تعبیرهایی هستند که به ظاهر عادی‌اند، اما فهم و دریافت آنها در قلمرو حقوق مستلزم آشنایی کافی با حقوق معمول به و مورد اجراست. «اخلاق حسنه»، «ایراد»، «قرار»، «به فرض ارت بردن»، «به قرابت ارت بردن»، «حبس اصل و تسبیل ثمره»، «درک مبیع»، «درک ثمن»، «بذل مدت»، «بذل مال»... بر واقعیت‌ها و مفاهیم معینی دلالت دارند. نشان دادن بعضی از کلمات و عبارات به جای کلمات و عبارات دیگر («مرکز» به جای «پایتخت»، «مجلس شورای اسلامی» به جای «مجلس شورای ملی») دارای اثر معنایی عمیقی است.

پیشتر گفتیم که زبان حقوقی کوشش دارد که در متن قانون، تصمیمات و احکام محاکم، اسناد محاضر و کتاب‌های حقوقی از جمله‌های معین (فرمول) استفاده کند. امتیاز این جمله‌ها و عبارات در این است که از دقت و صراحت و سندیت و عمومیت و کلیت برخوردارند و حکم کلمات قصار و عبارات و اشارات را پیدا می‌کنند:

«دیه با عاقله است.»، «مَنْ لَهُ الْعُثْمُ فَعَلَيْهِ الْعُزْمُ»، «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»، «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ»، «جهل به قانون رافع مسئولیت نیست».

در موارد متعدد، استفاده از این جمله‌ها و عبارات کار ارتباط و ابلاغ پیام را در میان حقوق دانان بی‌اندازه سهل و آسان می‌کند، به طوری که گه‌گاه به ذکر نخستین کلمه یا دو سه کلمه‌ی نخست («لاضرر»، «علی الید»، «تدرء الحدود»، «مالا یضمن»، قاعده‌ی «غرور») بسنده می‌کنند و همین اشاره مسائل پیچیده یا نهاد معینی را به ذهن مخاطب آشنا با اصول و ضوابط و قواعد حقوقی می‌آورد.

۲-۳ ارزیابی زبان حقوقی

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت که وظایف اساسی حقوق به گونه‌ای است که لزوم

وجود زبانی دقیق و مطمئن را به کرسی تأیید می‌نشانند. اما نباید از برخی تصنع‌ها، از یک سو، و ابهامات، از سوی دیگر، که در نتیجه‌ی افراط در کاربرد واژه‌های فنی در زبان حقوقی پدید می‌آید، یک‌سره چشم پوشید. می‌توان و باید برخی از افراط‌ها و پیچیده‌گویی‌ها را به کنار نهاد و زبان حقوقی را از آن صورت مهجور و قدیمی که در برخی از بخش‌ها دارد درآورد و آن را بیشتر از گذشته قابل فهم عموم گرداند. اما، در عین حال، باید متوجه این نکته هم بود که نمی‌توان، بدون مواجه شدن با نامنی و هرج و مرج و آشفتگی‌کاری، این زبان را از وجوه مخصوص آن، که بسته و پیوسته به ملاحظات فنی است، عاری ساخت. عنوان کردن این مطلب که زبان حقوقی و مطالب و مباحث حقوقی کلاً باید «عوام فهم» شوند عوام فریبانه است و موجب به خطر افکندن امنیت حقوقی و قضایی می‌شود و، راستی را بخوایم، «عوام فهم کردن»^{۵۹} زبان حقوقی این توهّم را در عامه‌ی مردم پدید می‌آورد که در پرتو آن خواهند توانست رأساً از حقوق خود دفاع کنند، حال آن که چنین نیست. در واقع، این فرایند به سرعت موجب تضعیف آن ساز و کار حقوقی و قضایی می‌شود که باید حامی وضع حقوقی واقعی مردم و ثبات آن باشد. بنا بر این، مسئله‌ی ارتباط بیان حقوقی را با عامه‌ی مردم باید با توجه به فنی بودن زبان خاص حقوق سر و سامان داد.

۲-۳-۱ فنی بودن زبان ویژه‌ی حقوق

وقتی پذیرفتیم که بیان حقوقی باید از کیفیت خاصی برخوردار باشد، اهمیت جمله‌سازی و عبارت‌پردازی حقوقی نیز آشکار می‌گردد. در حقوق، جمله‌ها و عبارات باید در اشکال و «فرمول»های کامل و پرمایه‌ای بیان شوند که جامع و مانع باشند و اوامر صریح قواعد حقوقی را آشکار سازند. پس بیان باید به گونه‌ای باشد که بتواند دستورهای حقوقی را در جمله‌هایی، با طراحی دقیق، گردآوری کند. توفیق در این امر، گزارش‌گر قوت سبک تحریر تدوین‌کنندگان خواهد بود. سبک قانون مدنی ایران نمونه‌ای است برای روشن ساختن الزامات و مقتضیاتی که زبان حقوقی باید بدان‌ها توجه کند. متون جدید و رویه‌ی قضایی معاصر، با بیان ارتجالی خود و پاسخ‌گویی شتاب‌آلود به ضرورت‌هایی که ناشی از عجله‌ی مفرط است، این الزامات و مقتضیات را نادیده می‌گیرد و سپس با ابهام و اشکال روبه‌رو می‌شود و ناگزیر کارش به اصلاح و تکمیل مکرر قانون و مقررّه و یا درخواست تفسیر

۵۹) به فرق میان «عوام فهم کردن» و «قابل فهم نمودن» توجه شود.

می‌انجامد.

باید همواره به این نکته توجه داشت که تعبیرهای فنی را نمی‌توان بدون لطمه زدن به معانی و مفاهیم به فارسی معمول و جاری ترجمه و گزارش کرد. تخصصی بودن زبان حقوقی ناشی از فنی بودن اجتناب‌ناپذیر مباحث آن است. زبان حقوقی موظف است مفاهیمی را معین و بیان کند که بیان و دریافت و درک آن‌ها جزو وظایف زبان عامه‌ی مردم و عموم مردم نیست. کلمات و واژه‌هایی که «قواعد فقه» و بخش عمده‌ای از ضوابط حقوقی با آنها بیان و گزارش شده‌اند جانشین‌ناپذیرند و بی‌یاری آنها و در نبود آنها نمی‌توان معانی حقوقی را، این چنین خلاصه و دقیق و روشن و متکی به مباحث کهن حقوقی و فقهی، گزارش کرد. در عین حال، می‌توان استفاده از زبان ویژه‌ی حقوق را به متونی محدود ساخت که از لحاظ حقوقی دارای سندیتی خاص‌اند (اسناد حقوقی، تصمیمات و احکام دادگاه‌ها، احکام و اجازه‌های رسمی، قوانین و بخشی از تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها) و یا متونی که مربوط به روابط فنی موجود میان صاحبان مشاغل حقوقی هستند.

۲-۳-۲ قابل فهم بودن متون حقوقی و زبان عامه

اگر بخواهیم حقوق برای عامه‌ی مردم مفهوم باشد، می‌توان برخی از اشکال و صور ارتباط و ابلاغ پیام را، در ضمن گسترده ساختن زبان عامه، ساده کرد. در «قلمرو حقوق»، بی‌آن‌که به نظم و ترتیب و تعیین و قطعیت و وضوح عبارت‌ها خدشه وارد آید و یا دقت اصطلاحات لطمه بخورد، می‌توان زبان حقوقی را در قالبی نوریخت و آن را پیراسته ساخت و، به جای تعبیرهایی که بیان‌کننده‌ی مفهومی خاص‌اند و باقی‌مانده‌ی طرز بیان کهن و تصنع‌های بی‌موردند، معادل‌های معمولی خوش‌آهنگ و امروزی نشانند.

در تصمیم قضایی، برای مثال، بیان باید به گونه‌ای باشد که چگونگی وقایع و کیفیات و اوضاع و احوال و ادعاهای اطراف دعوی و دلایل و نیز ایرادات و دیگر طواری دادرسی و اصل حکم، همگی، برای افراد عادی نیز مفهوم باشد. در تحریر آراء باید کوشش کرد تا کیفیات و اوضاع و احوال قضیه از اصل تصمیم مجزا باشد و ماهیت عمومی دعوی و چگونگی رسیدگی و شکل آن به روشنی و با سبکی مستقیم عرضه شوند و ادعاها و مستندات اطراف دعوی به شکل جدید و بی‌حشو و زواید بیان گردند. بنابراین، در آراء نخست باید علل و موجبات و مستندات رأی بیان شود سپس اصل تصمیم جداگانه بیاید تا حداقل بخش اول کاملاً مفهوم باشد.

اما ساده نویسی و احتمالاً اصرار در پرهیز از اطنابِ ممل بدین معنی نیست که بخشی از مطالبِ اساسی، که در اصلِ صد و شصت و ششمِ قانونِ اساسی به آنها اشاره شده است^{۶۰} و آوردنِ آنها تکلیفِ نویسنده‌ی حکم است، به بوته‌ی فراموشی سپرده شود. همه چیز باید در جای خود باقی بماند و از ذکرِ علل و موجبات و مستنداتِ رأی نباید صرفِ نظر شود، زیرا امنیتِ حقوقی و استقرارِ عدالت بسته و پیوسته به این استدلال‌ها و وضوح آنهاست. استدلالِ قوی و مستنداتِ خدشه ناپذیر، در قالبِ جمله‌ها و عبارتهایی رسا و شیوا و به یاریِ واژه‌هایی فنی و در عین حال خوش آهنگ سبب می‌شوند که اعمال و اجرای حقوق در جامعه و «احیای حقوقِ عامه و گسترشِ عدل و آزادی‌های مشروع»^{۶۱} و «حفظِ حقوقِ عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه‌ی حدودِ الهی»^{۶۲} از کیفیتِ پرمایه برخوردار گردند و، همراه با اجرای حق و عدالت، از زبانِ فارسی نیز در قلمرو حقوق به بهترین وجه بهره گرفته شود و توسعه‌ی علمِ حقوق هم در بسط و توسعه‌ی زبانِ توان‌مندِ فارسی به سهم خود مؤثر باشد. □



۶۰ «احکام دادگاه باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است».

۶۱ قانون اساسی، بند ۲ از اصل صد و پنجاه و ششم.

۶۲ همان، قسمت آخر، اصل شصت و یکم.